

معانی اسلام در قرآن



مهدی ارجمندفر*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

با توجه به واژه‌های مختلف از ماده «سلم» و تصریح گروهی از مفسرین، اشتقاق اسلام از «سلم» به معنای سلامت است و در واقع معنای تسلیم نیز به همان معنای سلامت باز می‌گردد. «اسلام» در قرآن کریم دارای معانی و وجوه مختلفی است: در بعضی آیات اسلام به معنای شریعت به کار رفته است؛ از دیگر وجوه آن اسلام تکوینی است که در مورد همه موجودات عالم و به عبارتی دیگر ماسوی الله صدق می‌کند؛ فرد با اقرار به شهادتین به جامعه اسلامی راه می‌یابد و پیامد آن به دست آوردن امتیاز زندگی در محیط اسلامی و بهره‌گیری از بیت‌المال مسلمین است، هر چند تأثیری در برداشتن عذاب اخروی ندارد. مراتب بعد از آن با اعتقاد قلبی و التزام عملی همراه است که دارای پیامدهایی از جمله برداشتن عذاب و برخوردارگی از نعمت‌های بهشتیان است. **کلید واژه‌ها:** اسلام، شریعت، مقام اسلام، اسلام به معنی الأعم، اسلام به معنی الأخص.

مقدمه

معنایی که در ابتدا از اسلام به ذهن انسان می‌رسد، معنای اصطلاحی آن است که موقوف به اظهار شهادتین است. بعضی از افراد نیز به اشتباه تصوّر می‌کنند که مفهوم واقعی اسلام همین است؛ لذا با دیدن یک فرد لاابالی که فقط در ظاهر ادعای مسلمانی می‌کند، ولی در عمل هیچ قید و بندی ندارد و مسلمان نیز به حساب می‌آید، معترضانه می‌گویند: این چه اسلامی است!... در حالی که اسلام واقعی تنها با اعتقاد قلبی و التزام عملی و تسلیم محض در برابر احکام الهی به دست می‌آید و افراد کمی به این سعادت نائل می‌شوند. در این مقاله بعد از بیان واژه‌شناسی اسلام به بررسی معانی گوناگون آن در قرآن و مصادیقی از مسلمانان واقعی پرداخته شده است.

۱. بررسی معانی لغوی اسلام

۱. استعمال آن در قبل از اسلام: فعل سَلِمَ یک واژه اصیل عربی است که در عبری و فنیقی به معنای کامل و نندرسست، در آرامی و سریانی به معنای کامل و سالم بودن و همچنین در آکادی با معنی کامل و بی‌ضرر بودن تطبیق می‌کند.^۱ در دوره‌ی پیش از اسلام، «أَسْلَمَ» در مفهوم ابتدایی «تسلیم کردن» به کار رفته است. برای نمونه، شعری را ابن هشام در سیرة النبی آورده است: لَا تُسْلِمُونِي لِأَيِّجُلِّ إِسْلَامًا^۲. یعنی مرا تسلیم نکنید که تسلیم کردن من روا نیست. سلام به معنای تسلیم خدا شدن و خود را به خدا سپردن (Submission to God) در سریانی به کار رفته است.^۳ واقعیت این است که واژه «أَسْلَمَ» یک اصطلاح دینی است که از ادیان کهن‌تر به عاریت گرفته شده است و همین مفهوم در نوشته‌های ربانیان قابل توجّه است. در سریانی نیز دقیقاً به معنای قرآنی آن، که تسلیم در برابر خداوند است، به کار رفته است و ظاهراً واژه «الاسلام» تنها در مورد شریعت پیامبر خاتم النبیین ﷺ به کار رفته است.^۴

۲. ریشه لغوی اسلام

برای فهم دقیق معنای لغوی اسلام، توجه به کاربردهای مختلف ماده «سلم» در معانی مختلف ضرورت دارد. «السَّلام» در معنای سنگ به کار رفته است.^۵ کاربرد واژه سلام برای سنگ به خاطر سلامتی آن از پوسیدگی و همچنین به خاطر آن است که دیرتر از هر چیز دیگر در زمین از بین می‌رود.^۶ «السَّلام علیکم» نیز به معنای سلامت از خدا بر شما باد.^۷ «السَّلام» اسمی از اسماء خداوند متعال است.^۸ اگر الله السَّلام نامیده شده است، زیرا ذات آن از ضرر و آسیب رساندن خلق به او در امان است و ذات او ازلی و فناپذیر است. بر هر چیز تواناست، مالک سلامتی است و از هر ناپسندی مبرا است.^۹ از معانی دیگر «السلام» بهشت است: لَهْم دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ^{۱۰}. به بهشت سلام گویند، چرا که دارالسلامه همیشگی است و بیماری و مرگ در آن راه ندارد و یا از آن جهت که بهشت دارالله است و همان طور که اشاره شد، یکی از اسماء خداوند متعال سلام است؛ لذا به نام صاحب‌خانه اضافه شده است.^{۱۱} واژه «سلیم» نیز که از ریشه «سلم» است، به معنای شخص نیش خورده است و به او سلیم گویند، چرا که اطرافیان آن، امید به بهبود و سلامتی او دارند.^{۱۲} با توجه به معانی گفته شده نیز واضح است که معنای غالب در ریشه سلم، مفهوم سلامت است. در خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه، به این معنا اشاره شده است: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ أَسْمُ سَلَامَةٍ؛ یعنی «خدای بزرگ اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را برای آن برگزید و این از آن جهت است که اسلام از سلامت گرفته شده است.»^{۱۳}

در ذیل نیز به اقوال بعضی از مفسران اشاره می‌شود:

یک. شیخ طوسی در تفسیر التبیان گوید: اصل اسلام از سلم است و اَسْلَمَ، به معنای «دَخَلَ فِي السَّلْمِ» و اصل سلم، سلامت است، چرا که آن پیروی از سلامت است و پیروی کننده آن به سلامت می‌رسد. یا اصل آن تسلیم است، چرا که او تسلیم به امر خداست و تسلیم نیز از سلامت است؛ زیرا انجام چیزی با سلامتی و مبرا از نقصان

است. پس اسلام انجام عبادات با سلامتی و دوری از فریب‌کاری است.^{۱۴}
 دو. فخر رازی در ذیل آیه یا ایها الذین امنوا اذخلوا فی السلم كافة^{۱۵} گوید: اصل سلم از انقیاد و پیروی است: اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین^{۱۶}. کاربرد اسلام نیز به خاطر همین معناست. کاربرد «سلم» بیشتر بر صلح و ترک جنگ است و اسلام در معنای انقیاد و پیروی هم به آن برمی‌گردد؛ چراکه در موقع صلح هر فردی از صاحب و مولایش پیروی می‌کند و با آن نمی‌ستیزد.^{۱۷}

سه. طبرسی در مجمع‌البیان ذیل آیه اِنَّ الدین عند اللّٰه الاسلام^{۱۸} گوید: اصل واژه اسلام از سلم به معنای صلح است و اصل سلم، سلامت است و یا اینکه اصل اسلام تسلیم است، چراکه آن تسلیم فرمان خداست و تسلیم از سلامت است. پس اسلام انجام عبادات، با سلامتی از آلودگی‌هاست.^{۱۹}

چهار. اصل الاستسلام، طلب السلامة^{۲۰}

پنج. سبزواری در مواهب الرحمن ذیل آیه رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ^{۲۱} گوید: ماده سلم مشتمل بر معنای سلامت است.^{۲۲}

شش. بانوامین نیز در تفسیر مخزن‌العرفان گوید: اصل اسلام، مأخوذ از سلم است؛ یعنی سالم گردیدن و خالی شدن از پرستش غیر حق تعالی و در نظر نگرفتن شریک با او.^{۲۳}

معانی اسلام در قرآن

اسلام در بعضی از آیات به معنای لغوی آن - یعنی تسلیم شدن - به کار رفته است و این معنا در بین همه شریعت‌ها واحد است. اسلام نیز همان دین توحیدی است که همه انبیاء به آن مبعوث شده‌اند.^{۲۴} یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: قُلْتُ لَهُ: مَا الْإِسْلَامُ؟ فَقَالَ: دِينُ اللَّهِ اسْمُهُ الْإِسْلَامُ وَ هُوَ دِينُ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَكُونُوا حَيْثُ كُنْتُمْ وَ بَعْدَ أَنْ تَكُونُوا فَمَنْ أَقْرَبَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ وَ مَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مُؤْمِنٌ^{۲۵}؛ «به امام صادق علیه السلام گفتیم: اسلام چیست؟ فرمودند: دین خداست که اسم آن اسلام است و آن دین خداست

قبل از آن که شما به وجود آمده باشید و بعد از به وجود آمدن شما. پس هر کس که به دین خدا اقرار کند، او مسلمان است و هر کس به آنچه خدای -عزوجل- به آن امر کرده است، عمل کند، او مؤمن است. امام علیه السلام در مورد مفهوم اسلام به نام شریعت و در آمدن شخص به گروه مسلمانان و امت مسلمان در مراتب مختلف اشاره کرده است که در کلام مفسران تعبیر به «اسلام به معنی الاعم» و «اسلام به معنی الأخص» شده است. به نظر نگارنده، تعبیر به «مقام اسلام» نیز در این مورد مناسب است.

برای نمونه، مفهوم اسلام در آیه ۱۴ سوره حجرات که می فرماید: قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَاْمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ، در معنای دوم حدیث امام صادق علیه السلام است و به معنای شریعت نیست. معنای آیه آن است که: «بگویید اسلام آوردیم» نه این که «دین اسلام آوردیم». حضرت علی علیه السلام در حکمت ۱۲۵ نهج البلاغه معنای مقام اسلام را بیان داشته است: لَأَنْسَبَنَّ الْإِسْلَامَ نَسْبَةً لَمْ يَنْسَبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْإِدَاءُ وَ الْإِدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ. در این تعریف، به مفهوم اسلام در مراتب والای آن اشاره شده است و مراد از آن نام شریعت نیست.

اسلام یک معنای اصطلاحی نیز دارد و آن شریعت قرآن است و این معنا بعد از نزول قرآن و بعد از انتشار دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. ۲۶ البتّه این معنا نیز به «اسلام به معنای نام شریعت» برمی گردد.

۱. اسلام به معنای خاص

همان طور که اشاره شد، اسلام یک معنای اصطلاحی نیز دارد که مراد از آن شریعت پیغمبر خاتم است. حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه می فرماید: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَ اسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ..... أَصْطَفَى اللَّهُ سَنَهْجَهُ. مرحوم فیض الاسلام در ترجمه و شرح آن می نویسد: «خداوند شما را به اسلام تخصیص داد و خواسته شما را برای آن (از پلیدی و کفر و شرک) پاکیزه و لایق گرداند..... خداوند متعال راه آن را (شریعت محمدیه

را از سائر راه‌ها و شرایع پیغمبران) ممتاز ساخت». برخی آیاتی که در آن‌ها «اسلام» به معنای شریعت حضرت محمد ﷺ آمده است، بدین قرار است:

۱-۱. وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ انْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^{۲۷}.

این آیه که ظاهراً در مورد اهل کتاب است، زمانی که دلایلی واضح از جمله بشارت حضرت عیسیٰ ﷺ بر نبوت پیامبر خاتم ﷺ بر آن‌ها عرضه شد، اعراض کردند و در پاسخ آن‌ها را به سحر و جادو نسبت دادند. وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ^{۲۸}. لذا در آیه مورد بحث، ادعای آن‌ها را که می‌گفتند: محمد رسول خدا، و دین او الهی نیست، تکذیب می‌کند.^{۲۹} در حالی که او به سوی اسلام و شریعت خویش که از طرف خداوند مأمور به تبلیغ آن شده است، دعوت می‌کند.

۲-۱. إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَنِيًّا بَيْنَهُمْ^{۳۰}.

این آیه نیز درباره اهل کتاب است که بعد از علم به حقایق شریعت پیغمبر خاتم ﷺ، از روی حسادت و کینه‌توزی از پذیرش آن اعراض کردند. در تفسیر کنزالدقائق آمده است: لادین مرضی عند الله إلا الإسلام وهو التوحيد والتورع بالشرع الذي جاء به محمد ﷺ.^{۳۱}

این آیه نیز در واقع همان معنای رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً^{۳۲} است که مراد از آن، شریعت محمد ﷺ است.^{۳۳} همچنین سیاق آیه نیز دلالت بر حصر کرده، بیانگر آن است که شریعت خاصی مورد نظر است. استاد محمدتقی جعفری نیز در مورد این آیه گوید: «در إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْإِسْلَامِ، اسلام به صورت نکره نیامده و حصر در میان است. البته "اسلام" تا ظهور دین اسلام با جلوه‌های متنوعی بروز کرده است، ولی بدان جهت که

جلوه‌های ابراهیمی قبل از اسلام در تغییرات و تحریفات فرورفته است، منظور از اسلام در واقع همان معنای خاص آن است که در اسلام محمدی ﷺ جلوه‌گر شده است.^{۳۴} عمرو بن حریت یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و آن حضرت در خانه برادرش عبدالله بن محمد بود. به او گفتم: قربانت برای چه به این خانه آمدی؟ فرمودند: برای تفریح. به او عرض کردم: قربانت من دین خودم را برای شما نقل نکنم؟ فرمود چرا؟ گفتم: برای خدا دینداری کنم به شهادت أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و به این که محمد بنده و رسول اوست و این که شکی در قیامت نیست و این که خدا هر آن که در گور است زنده کند و به پا داشتن نماز و دادن زکات و روزه در ماه رمضان و حج خانه کعبه و ولایت علی امیرالمؤمنین پس از رسول خدا و ولایت برای حسن و حسین و ولایت علی بن الحسین و ولایت محمد بن علی -علیهم السلام- و برای شما بعد از او و به این که شما امامان من هستید. بر این عقیده زنده باشم و بر آن بمیرم و خدا را دینداری کنم. فرمود: «ای عمرو به خدا قسم این، همان دین خداست و دین پدران من که خدا را در نهان و عیان بدان دینداری کنم».^{۳۵} در این حدیث معنای دین بعد از قبول شهادتین و اقرار به مسأله معاد، احکام مربوط به شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت ائمه اطهار علیهم السلام بیان شده است.

اسلام به معنای اعم و اخص (مقام اسلام)

همان‌طور که اشاره شد، یکی از کاربردهای اسلام در قرآن، به معنای اقرار به اسلام و عمل به شریعت الهی است؛ به این معنا که شخصی که دین اسلام را پذیرفت و خود را ملتزم به احکام فردی و اجتماعی اسلام نمود، از گروه مسلمانان به حساب می‌آید. باید توجه داشت که مسلمانان، دارای منزلت و مرتبه واحدی نیستند و درجات و مراتب تسلیم افراد متفاوت است. قبل از این که اسلام به معنی اعم و اسلام به معنی الأخص را بررسی کنیم، به بیان اسلام تکوینی در قرآن می‌پردازیم.

۱. اسلام تکوینی

سخن از اسلام و تسلیم، انحصار آن را در انسان تداعی می‌کند؛ حال آن‌که اسلام متعلق به گروه خاصی از موجودات نیست؛ بلکه تمام موجودات عالم - ماسوی اللّه - تسلیم خدایند: أَفَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً^{۳۶}. یعنی "آیا جز دین خدا را می‌جویند؟ با آن‌که هر که در آسمان‌ها و زمین است خواسته و یا ناخواسته سر به فرمان او نهاده است." آیه مورد بحث، تمامی موجودات آسمان و زمین را تسلیم در برابر خداوند می‌داند. البته واضح است که اسلام تکوینی به معنای فرمان‌برداری از احکام دین و شریعت که در مقابل آن عصیان و نافرمانی است، نمی‌باشد و مراتبی هم ندارد. اسلام تکوینی در واقع انقیاد و تسلیم به اوامر تکوینی است که تمامی موجودات و مخلوقات عوالم هستی اعم از مجرّادات، جمادات، نباتات، حیوانات و... را شامل می‌شود و تخلّفی نیز از آن صورت نمی‌گیرد.^{۳۷}

نه به تنها حیوانات و نباتات و جمادات هر چه در عالم امر است به فرمان تو باد در اسلام تشریحی انسان‌ها در پذیرش و اعراض از آن مختارند؛ ولی در اسلام تکوینی، رضایت و میل مخلوقات دخیل نیست. این موضوع در آیه مذکور با تعبیر طَوْعاً وَ كَرْهاً بیان شده است. لذا نظرات بعضی از مفسّرین^{۳۸} «طوع» را اسلام اختیاری و «کره» را اسلام سبب شمشیر اهل اسلام، بیان کرده‌اند و یا «آن» را حالت شخص، در موقع نزول عذاب یا مشرف شدن به مرگ دانسته‌اند؛^{۳۹} بی‌اساس است.

در آیه تَسْبِیحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّنْبُغُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^{۴۰} نیز آسمان‌های هفتگانه و زمین و موجودات در آن را تسبیح‌گوی خداوند ذکر کرده است. پس همه موجودات عالم تسبیح‌گوی خداوند هستند. امام محمّد باقر علیه السلام درباره‌ی این تسبیح می‌فرماید: «حرکت هر چیزی تسبیح خدای عزوجل است».^{۴۱} علاوه بر تسبیح موجودات که در فهم بهتر اسلام تکوینی مفید است، توجه به هدایت عامّه نیز در فهم بهتر اسلام تکوینی لازم است. هدایت عامّه شامل همه

موجودات است: رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى^{۴۲} «پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است». علامه طباطبائی مراد از هدایت را در این آیه، حرکت تمام موجودات به سوی مطلوب و غایت بیان کرده و این هدایت را عمومی دانسته است که شامل همه موجودات می‌شود، نه این‌که فقط مربوط به انسان‌ها باشد.^{۴۳}

ویژگی مشترکی که در بین همه موجودات وجود دارد و همه آن‌ها را تسلیم خداوند کرده است، ممکن الوجود بودن آن‌هاست؛ چرا که هیچ ممکن الوجودی موجود نمی‌شود، مگر با ایجاد خداوند و همچنین از بین نمی‌رود، مگر به اراده خداوند. پس هر چیزی غیر از خدای تعالی، مطیع و خاضع در برابر جلال خداوندی است.^{۴۴}

۲. اسلام به معنی الأعم

اسلام دین کاملی است که دارای احکام فردی، اجتماعی و حکومتی است و افراد جامعه اسلامی تحت سیطره و قوانین آن در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. برای ورود به جامعه اسلامی، شرایطی لازم است؛ چرا که هر شخص در جامعه اسلامی حق و حقوقی دارد و از بیت‌المال مسلمین استفاده می‌کند. برای این‌که شخصی بتواند یکی از اعضای جامعه مسلمانان باشد و از حقوق و مزایای آن استفاده کند و حدود اسلامی بر آن جاری شود، باید خود را به عضویت جامعه اسلامی درآورد. آنچه شخص را به عضویت جامعه اسلامی درمی‌آورد و حقوق آن را محترم می‌شمارد، اقرار زبانی به اسلام است. یک شخص با اقرار به اسلام، اسلام را در شناسنامه خود ثبت می‌کند و در پی آن از بیت‌المال مسلمین بهره‌مند می‌گردد، به دادگاه مسلمانان مراجعه می‌کند، تشکیل خانواده می‌دهد و به راحتی در کنار افراد دیگر زندگی می‌کند. البته در اینجا شدت و ضعف تسلیم شخص و خلوص آن، هیچ تأثیری در کم و زیادی حقوق وی ندارد. لذا یک فرد متشرع که در طول زندگی خود از احکام اسلام تبعیت می‌کند و اجرای احکام اسلام در زندگی وی

نمایان است، با یک فرد لایابالی و بی‌قید و بندی که فقط از اسلام به ظاهری اکتفا کرده است، در حقوق اجتماعی و استفاده از بیت‌المال تفاوتی با هم ندارند. قاسم صیرفی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: **الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمَّ وَ تُؤَدِّي بِهِ الْأَمَانَةَ وَ تُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ وَ الثَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ**؛^{۴۵} «با اسلام جان محفوظ است و ادای امانت می‌شود، فروج بدان حلال می‌گردد؛ ولی ثواب آخرت با ایمان است.» محمدبن مسلم هم در روایتی از یکی از باقرین -علیهما السلام- نقل می‌کند: **الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْأَسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَاعْمَلٍ**؛^{۴۶} «ایمان اقرار و عمل است و اسلام اقرار بدون عمل است.» در روایتی دیگر ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: **أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَ نَفْسَهُ إِلَّا وَجَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ**؛^{۴۷} به جنگ با مردم امر شده‌ام، تا اینکه لاله‌ای را ببینم که بگوید؛ پس هر کس لاله‌ای را ببیند گفت مال و جانش محفوظ است؛ اما حساب آن با خداست. «اسلام در این معنا چیزی جز اقرار و اعتراف نیست که با آن حقوق اجتماعی شخص در امان است؛ ولی تأثیری در امور اخروی ندارد. در بین آن‌ها افرادی هستند که با ریا و تزویر خود را در بین مسلمانان با انگیزه دنیوی و یا ضربه زدن به مسلمانان قرار می‌دهند و بعضی از آن‌ها از منافقین هستند. عبدالصاحب الحسنی رحمته الله در فصلی از کتابش تحت عنوان، **الْمُنَافِقُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ لَا يَنْكُرُ وُجُودَهُ**، بیان می‌دارد که وجود منافقین در بین مسلمانان و افراد آن‌ها پوشیده نیست و با اشاره به آیات اول سوره منافقون (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) و آیاتی دیگر بیان می‌دارد که آن‌ها کسانی هستند که اسلام از خون‌هایشان حمایت می‌کند و اقرار به شهادتین آن‌ها قبول و آبروی آن‌ها و اموالشان در بین مسلمانان محفوظ است.^{۴۸}

این معنا از اسلام همان است که بین ما متداول است و اولین معنایی که از اسلام به ذهن ما می‌آید، همین است؛ در حالی که روح واقعی اسلام در قرآن مفهومی دیگر دارد و حقیقتی والا است که در بحث اسلام به معنی **الأخص** بیان می‌شود. ممکن است این سؤال

به ذهن رسد که چه تفاوتی بین یک مسلمان واقعی با یک مسلمان ظاهری وجود دارد؟ چرا در جامعه اسلامی به هر دو گروه به یک چشم نگاه می‌شود و حقوق هر دو مساوی است؟ قرآن کریم در پاسخ گوید: وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ ۚ ﴿۲۹﴾ «و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است.» پس اگر چه در ظاهر با هم مساوی هستند، اما پیروزی و رستگاری حقیقی از آن مسلمان واقعی است و مسلمان ظاهری با اقرار به اسلام فقط ممکن است از امور دنیوی بهره برد و در آخرت برای او عذاب باشد. ۵۰ امام محمد باقر علیه السلام در پاسخ به این سؤال که آیا در ارث و قضایا و احکام، برای مؤمن برتری است یا این‌که به مؤمن بیشتر ارث تعلق بگیرد، فرمودند: «نه، هر دو در حکم امام یکی هستند؛ اما برای مؤمن فضیلتی نسبت به مسلمان در اعمالشان و قرب آنها به خداست...» سپس افزودند، آیا این طور نیست که خداوند فرموده است: وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ.

پس مؤمنان آنانی هستند که خداوند برای آنها حسنات را چند برابر می‌کند و برای هر حسنه‌ای هفتاد برابر است. پس این از فضیلت آنان است و خداوند حسنات مؤمنین را به اندازه‌ی صحت ایمانشان چند برابر می‌کند و خداوند با مؤمنین هر چه بخواهد انجام می‌دهد. ۵۱ از جمله آیاتی که در آن از اسلام به معنی الاعمّ سخن رفته است، به شرح زیر می‌باشد:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَاَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ. ۵۲

شأن نزول آیه این است که در یک سال قحطی، جماعت انبوهی از بنی‌اسد با تمام خانواده و اولاد و اثاثیه به مدینه آمدند و اظهار اسلام نمودند، اما در باطن ایمان نداشتند و تنها هدف آنها، پول گرفتن و وسایل زندگی بود. آن‌گاه وضعیت معاش در مدینه را مختل کرده، در مساجد و مقبره‌های مسلمانان منزل گرفتند و کوچه‌های مدینه را آلوده کردند. آنان صبح و شام نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمدند و ادعا می‌کردند که با تمام تابعین و اهل و عیال خود بدون هیچ‌گونه جدال و نزاعی، رسالت تو را پذیرفتیم پس به ما چیزی

بده که صرف عیال و فرزندان خود کنیم.

آن‌گاه این آیه، خبر از نفاق و درویی آن‌ها داد.^{۵۳} با توجه به شأن نزول آیه واضح است که اسلام این گروه، چیزی فراتر از یک اقرار ظاهری نیست و به واسطه آن، مال و جانشان حفظ شد و فقط وضع زندگی دنیوی آن‌ها سروسامانی گرفت؛ ولی تأثیری در نجات آن‌ها از عذاب آخرت ندارد.

- يَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ.^{۵۴}

این آیه در شأن غزوه تبوک نازل شده است و منافقان، کلامی که حاکی از کفر بود، بر زبان آوردند. آن‌گاه پیامبر ﷺ به واسطه وحی از نفاق آن‌ها پرده برداشت؛ اما آن‌ها در مقام دفاع برآمدند و سوگند خوردند که ما چنین حرفی نزده‌ایم.^{۵۵} خداوند در این آیه عمل منافقین را کفر بعد از اسلام نامیده است. در همین سوره نیز خطاب به این گروه می‌فرماید: لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ؛^{۵۶} «عذر نیاورید که شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید.» در این جا سؤالی مطرح می‌شود که چرا در ابتدا از آن‌ها به قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ،^{۵۷} تعبیر کرده است؟ به نظر می‌رسد به خاطر آن باشد که این بیان، کلام رسول خدا ﷺ است که بر ادعای ظاهری آن‌ها مبنی بر داشتن ایمان بیان شده است؛ اما در آیه مورد نظر (كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ) قضاوت خداوند در مورد آن‌هاست و خداوند که عالم به هر چیز است و به درون آن‌ها آگاه است، بر اساس ظواهر و ادعای آن‌ها سخن نمی‌گوید، بلکه حقیقت حال آن‌ها را بیان می‌کند؛ مبنی بر این‌که ایمان ندارند.^{۵۸} پس اسلام آوردن آن‌ها صرفاً برای کسب منافع دنیوی و حفظ جان و اموال است و برای آخرتشان تأثیری ندارد. در واقع مفهوم اسلام در این آیه، همان مفهوم اسلام در آیه قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُوْثِقُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ^{۵۹} است که بیان آن گذشت.

بنابراین می‌توان گفت که ایمان به منزله مغز و اسلام به منزله پوست است. اسلام مقدمه و زمینه‌ای برای پیدایش معرفت و ایمان است؛ اما ارزش حقیقی برای ایمان است که مغز محسوب می‌شود.^{۶۰}

- قُلْ لِلَّذِينَ آوَتُوا الْكِتَابَ وَ الْآمِنِينَ ءَآسَلْمُكُمْ فَإِنْ أَشْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا. ۶۱

این آیه شریفه نیز بیان می‌دارد که گروهی از اهل کتاب و مشرکین به خاطر حفظ منافع مادی و حفظ جان و مال، اسلام اختیار کردند؛ لذا ادعای آن‌ها را مبنی بر پذیرش اسلام تکذیب کرده، بیان می‌کند که اعمال و کردار شما نشان می‌دهد که اسلام نیاورده‌اید و فقط لقلقه زبان شماست و برای حفظ جان و به دست آوردن مال ادعای اسلام می‌کنید. ۶۲

در روایتی از انس بن مالک آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: **الْإِسْلَامُ عِلَائِيَّةٌ وَالْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ**؛ ۶۳ «اسلام در ظاهر است و ایمان در قلب و اشاره به سینه‌اش نمودند.» حضرت علی رضی الله عنه در پاسخ به زندیقی که معتقد به وجود تناقض در قرآن بود، فرمودند: «.... این‌گونه نیست که هر کس نام ایمان بر او باشد، از آنچه گمراهان به واسطه آن هلاک شدند، در امان باشد و اگر این چنین بود، یهود (هم) با اعترافشان به توحید و اقرارشان به خدا نجات می‌یافتند و بقیه اقرارکنندگان بر وحدانیت که ابلیس هم از آنان است، نجات می‌یافتند.» ۶۴

- قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُفَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلَمُونَ. ۶۵

این آیه شریفه، به گروهی از اعراب که در جنگ حدیبیه از فرمان پیامبر ﷺ سرپیچی کردند، دستور می‌دهد که به سوی گروه مقابل حرکت کنید و از دو حال بیرون نیست: یا باید با آن‌ها وارد جنگ می‌شوید و یا آن‌ها اسلام آورند. با توجه به مطالب گفته شده در آیات قبل، اسلام در این آیه نیز اسلام ظاهری است که با اقرار به آن، جان و مال آن‌ها محفوظ می‌ماند؛ چرا که این قوم با اقرار ظاهری به اسلام نیز از تعرض مسلمانان در امان می‌مانند و مسلمانان با وجود اقرار آنان به اسلام، از تعرض به آن‌ها خودداری می‌کردند.

۳. اسلام به معنی الأخص

در اسلام به معنی الأخص هر فردی با نیت رسیدن به قرب الهی و دریافت اجر الهی

در وادی عمل گام می‌گذارد و در این مرحله، همه افراد، عشق درونی و میل باطنی برای رسیدن به مراتب والای خودسازی و تقرب به ذات الهی و جلب رضای او را دارند. چیزی که فرد را از اسلام به معنی اعم فراتر می‌برد، عناد و ستیزه‌جویی نداشتن با احکام و فرامین الهی است. در اسلام به معنی الأخص، مراتب و درجات تسلیم افراد متفاوت است: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ.^{۶۶} چنانچه ممکن است ایمان سلمان و ابوذر هم در یک رتبه نباشد و هیچ کس نیز از باطن دیگری و میزان ایمان وی آگاهی ندارد. پس باید از پله‌های این نردبان بالا رفت و همیشه نگاه انسان به سمت بالا باشد؛ چرا که این راه نامتناهی است.

یکی از نمونه‌ها و مصادیق تسلیم واقعی و اسلام به معنی الأخص، اسلام آوردن حضرت ابراهیم و اسماعیل -علیهما السلام- است. ابراهیم علیه السلام به همراه فرزندش در اواخر عمر با وجود این که هر دو پیغمبر بودند و ابراهیم علیه السلام از پیامبران اولوالعزم بود، در موقع بنای کعبه از خداوند تقاضای اسلام می‌نماید: رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا.^{۶۷} آیا این درخواست، همان اسلام متداول در بین ماست و همان معنایی است که از این لفظ به ذهن ما می‌رسد؟ واضح است که این خواسته از پیامبران الهی و آن هم در دوران نبوت خود از والاترین درجات و مقامات اسلام است که قرآن کریم از آن تعبیر به اصطفاء نموده است. آن‌جا که می‌فرماید: وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.^{۶۸} در پرتو مقام «اصطفاء» است که دعای حضرت ابراهیم علیه السلام مستجاب شده است. رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْجِئُنِي بِالصَّالِحِينَ،^{۶۹} و ملحق به صالحین شدند. امام صادق علیه السلام در مورد آن‌ها می‌فرماید: صالحان همان پیامبر و امامان علیهم السلام هستند.^{۷۰} این که بعضی از مفسران دعای حضرت ابراهیم علیه السلام را مربوط به قبل از رسیدن به مقام نبوت بیان می‌کنند، به این دلیل که نبوت مقامی بزرگ است و تحقق آن قبل از اسلام منتفی می‌باشد.^{۷۱} گویا به حقیقت معنای اسلام عنایت نداشتند. همچنین مطابق نص صریح قرآن، اسماعیل علیه السلام عطیه الهی به ابراهیم در اواخر عمر ایشان

بود؛ همان طور که قرآن کریم می‌فرماید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ.**^{۷۲} درخواست اسلام از سوی حضرت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام قطعاً در سنّ پیری ابراهیم علیه السلام بوده است. بنابراین چه بسا پیامبری تا آخر عمر هم به مراتب بالای اسلام بالمعنی الاخص نائل نگردد.

نمونه دیگر قصه حضرت یوسف علیه السلام است. حضرت یوسف علیه السلام پس از گذشتن مدت زیادی از عمر شریفش و طی کردن سال‌هایی از دوران نبوت و رسالت خویش، همانند حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند تقاضای اسلام و ملحق شدن به صالحین کرد: **رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ.**^{۷۳} در این جا هم اگر کسی بپرسد که انبیاء علیهم السلام آگاه هستند که از دنیا رفتن آنها در حال اسلام است، پس دیگر چه جایی برای این درخواست و دعا می‌باشد، در پاسخ باید گفت که کمال مسلمان، در تسلیم در برابر احکام الهی است، به گونه‌ای که اسلام در قلب وی تثبیت گردد و رضا به قضای الهی و تقدیر او شود، آنگاه دارای نفس مطمئنّه و شرح صدر می‌شود و این حالت غیر از اسلامی است که در مقابل کفر است. آری! حضرت یوسف علیه السلام بعد از پشت سر گذاشتن روزهای پرفراز و نشیب و رفتن به قعر چاه و بردگی در مصر و رفتن به زندان و روزهای پادشاهی خود، از خداوند تقاضای اسلام نمود؛ در حالی که آن‌چنان محبت الهی در قلب ایشان جای گرفته بود که یکباره از خطاب و گفتگوی با پدر صرف نظر کرد و با خدای خود سخن می‌گوید که پروردگارا تو به من سلطنت عطاء کردی و از تأویل احادیث (تعبیر خواب) آگاهم ساختی؛ ای آفریننده آسمان‌ها و زمین من را در تحت ولایت خود درآور!

نتیجه‌گیری

اسلام در قرآن دارای وجوه مختلفی می‌باشد و فهم دقیق آن با تدبّر در آیات و روایات حاصل می‌شود. مشهور این است که مسلمان، به دیندار ظاهری گفته می‌شود و نقطه‌ی مقابل آن مؤمن است که به افراد پایبند به احکام دین اطلاق می‌شود؛ در حالی که این، یکی از معانی اسلام است و اسلام حقیقی چه بسا والا تر از ایمان باشد. اسلام ظاهری (اقرار به شهادتین) به عنوان شرط ورود به جامعه اسلامی، راه را برای وجود منافقین در بین مسلمانان فراهم می‌کند؛ لذا هوشیاری مسلمانان و جلوگیری از فعالیت‌های سوء آن‌ها لازم است. انگیزه‌ی مسلمانان واقعی، انجام طاعات و ترک گناهان و تقرّب جستن به درگاه الهی و نیل به پاداش خداوندگار هستی در دنیا و آخرت است. اسلام از مفاهیم نسبی و دارای مراتب مختلفی است که آیات مختلفی در قرآن کریم به مراتب والای آن اشاره دارند.

پی‌نوشت‌ها

- * کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث از دانشگاه تهران.
۱. آرتور جفری، *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، ص ۱۲۰.
 ۲. همان، ص ۱۲۱.
 ۳. مشکور، محمدجواد، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*، ج ۱، ص ۴۰۲.
 ۴. آرتور جفری، پیشین، ص ۱۲۲-۱۲.
 ۵. ابن درید، ابوبکر محمدبن الحسن، *الجمهرة اللغه*، ج ۲، ص ۸۵۸؛ احمدبن فارس بن زکریا، *معجم مقاییس اللغه*، ج ۳، ص ۹۱.
 ۶. همان‌ها.
 ۷. خلیل بن احمد الفراهیدی، *العین*، ج ۷، ص ۲۶۵.
 ۸. الأزهري، ابی منصور بن محمد بن احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.
 ۹. الأزهري، همان؛ ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، *لسان‌العرب*، ج ۱۲، ص ۲۹۰.
 ۱۰. ابن فارس، پیشین، ج ۳، ص ۹۱؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۹۱؛ فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن

- یعقوب: القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۸۲.
۱۱. همان‌جا.
۱۲. الأزهري، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۴۶: ابن‌درید، پیشین، ج ۲، ص ۸۵۸.
۱۳. علی انصاریان، الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، مترجم اسمعیل تاجبخش، ج ۱، ص ۵۲۱-۵۲۰.
۱۴. طوسی، محمدبن‌الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۱۸.
۱۵. بقره/ ۲۰۸.
۱۶. بقره/ ۱۳۱.
۱۷. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۲۰۶.
۱۸. آل عمران ۱۹.
۱۹. طبرسی، فضل‌بن‌الحسن، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۷۱۵.
۲۰. قمی‌المشهدی، محمدبن‌محمد رضا، کنزالدقائق و بحر الفرائد، ج ۱۱، ص ۱۲۴.
۲۱. بقره/ ۱۲۸.
۲۲. سبزواری، مواهب‌الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۴۲.
۲۳. امین، بانوی ایرانی، مخزن‌العرفان، ج ۷، ص ۱۴۲.
۲۴. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، جلد ۳، ص ۴۴۰.
۲۵. کلینی، محمدبن‌یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح فارسی محمدباقر کمره‌ای، ج ۳، ص ۶۶.
۲۶. طباطبائی، پیشین، ج ۳، ص ۴۴۰.
۲۷. صف/ ۷.
۲۸. صف/ ۶.
۲۹. طباطبائی، محمدحسین، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۳۰.
۳۰. آل عمران/ ۱۹.
۳۱. قمی‌المشهدی، محمدبن‌محمد رضا، پیشین، ج ۳، ص ۵۷.
۳۲. مائده/ ۶.
۳۳. طب، عبدالحسین، اطیب‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۴۳.
۳۴. جعفری، محمدتقی، کتاب‌نقد، فصلنامه انتقادی فلسفی - فرهنگی، شماره ۴، پاییز ۷۶، ص ۳۴۵.
۳۵. کلینی، محمدبن‌یعقوب، پیشین، ج ۳، ص ۴۲.
۳۶. آل عمران/ ۸۳.
۳۷. امین، بانوی ایرانی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۷۳.
۳۸. کاشانی، فتح‌الله، منهج‌الصادقین، ج ۲، ص ۲۶۷.
۳۹. قمی‌المشهدی، محمدبن‌محمد رضا، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۱.
۴۰. اسراء/ ۴۴.
۴۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۱۷۷ به نقل از: دانشنامه قرآن پژوهی، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۱.

- ص ۱۶.
۴۲. طہ/۵.
۴۳. طباطبائی، محمدحسین، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۳۲.
۴۴. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۲۳.
۴۵. کلینی، محمدبن یعقوب، پیشین، ج ۳، ص ۴۳.
۴۶. بحرانی، ہاشم الحسینی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۲.
۴۷. مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری، ابی الحسین، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲.
۴۸. الحسنی العاملی، عبدالصاحب، روح الايمان فی الدین الاسلامی، ص ۲۸.
۴۹. نساء/۱۲۵.
۵۰. طباطبائی، محمدحسین، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۳.
۵۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۴۱۰.
۵۲. حجرات/۱۴.
۵۳. امین، بانوی ایرانی، فحزن العرفان، ج ۶، ص ۲۵۵.
۵۴. توبہ/۴۷.
۵۵. قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص ۲۷۶.
۵۶. توبہ/۶۶.
۵۷. توبہ/۶۶.
۵۸. طباطبائی، محمدحسین، پیشین، ج ۹، ص ۴۵۸.
۵۹. حجرات/۱۴.
۶۰. دستغیب شیرازی، عبدالحسین، ایمان، ص ۲۲.
۶۱. آل عمران/۲۰.
۶۲. امین، بانوی ایرانی، پیشین، ج ۱۵، ص ۷۲.
۶۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی علوم القرآن، ج ۹، ص ۲۰۸.
۶۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۵۶۷.
۶۵. فتح/۱۶.
۶۶. آل عمران/۱۶۳.
۶۷. بقرہ/۱۲۸.
۶۸. بقرہ/۱۳۰.
۶۹. شعراء/۸۳.
۷۰. بحرانی، ہاشم الحسینی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵۶.
۷۱. طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۹۸.
۷۲. ابراہیم/۳۹.
۷۳. یوسف/۱۰۱.